



پویشگران آینده امیدبخش

توماس فریدمن گرامی: درباره ایران واقع‌بین باش

رضا نصری

معاون امور حمایت و استراتژی حقوقی در موسسه پایاب

۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۵

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً

منعکس‌کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

پاسخ به مقاله توماس فریدمن در نیویورک تایمز:

توماس فریدمن گرامی:

درباره‌ی ایران واقع‌بین باش

درکت می‌کنم. خسته و ناامید شده‌ای. جنگی که بی‌نقشه آغاز شد، رئیس‌جمهوری که هر صبح پیش از صبح‌لنه‌اش هذیان می‌گوید، و پیمانی که از درزهایش دارد فرومی‌ریزد. می‌دانم وسوسه شده‌ای ناتو و جهان غرب را دور یک شخصیت کارتونی بدجنس آشنا - «رژیم مخرب» ایران با «ایدئولوژی سمی» اش - گرد بیاوری. می‌دانم این روزها چنین روایتی را مثل یک زمین محکم بر روی یک مرداب می‌بینی.

اما از آن دست بکش.

چون این روایت — همان که ستون‌هایت مثل اکسیژن از آن تنفس می‌کنند — دقیقاً همان ایدئولوژی سمی‌ای است که چهار دهه شکست سیاست غرب در قبال ایران را رقم زده است. همان کاریکاتوری است که تحریم‌های بی‌اثر را توجیه کرد، خیال‌بافی‌های «تغییر رژیم» که هرگز جامه‌ی عمل نپوشیدند را فروخت، و جنگ‌هایی که منطقه را به

ویرانه تبدیل کردند را به راه لنداخت. و حالا می بینم دوباره داری دستت را به سمت همان ها دراز می کنی.

از زبانت شروع کنیم. رژیم ایران «مخرب» است! ایدئولوژی اش «سمی» است! سیاستمدارانش «دیوانه» هستند! چشم انداز منطقه ای اش «بوسه ی مرگ» است! این واژه ها را نه برای تحلیل، بلکه به عنوان ورد بر زبان جاری می کنی — وردی برای بستن چشم ها و امتناع از نگاه کردن. این زبان کسی است که از پیش تصمیم گرفته ایران چیست و واقعیت ها را بر اساس آن چیده است. این، در یک کلام بگویم، پروپاگانداست. و عواقب دارد. همین چارچوب روایی بوده که دهه ها سیاست گذاران آمریکایی و اروپایی را به این توهم گرفتار کرده که فشار کافی، تحریم کافی، انزوای کافی، جنگ کافی، سرانجام ایران را به زانو در خواهد آورد یا از پا در خواهد آورد. هرگز نشد. هرگز هم نخواهد شد. کشوری با نود میلیون جمعیت، نشسته بر کمربند یکی از استراتژیک ترین آبراه های جهان، با تمدنی کهن تر از مفهوم دولت-ملت، صرفاً به این دلیل که توماس فریدمن آن را «مخرب» می نامد، از تاریخ محو نخواهد شد.

ایرانی که تو چشمت را بر آن می بندی واقعاً چه شکلی است؟ شکل کشوری است که با وجود چهل و پنج سال سنگین ترین رژیم تحریمی که تاکنون بر یک کشور غیرمتجاوز اعمال شده، صنعت سینمایی ای دارد که جوایز بین المللی می برد. شکل کشوری است که

زنانش بیش از نیمی از جمعیت دانشجویی را تشکیل می‌دهند و در پزشکی، مهندسی، حقوق، معماری و هنر به قله‌ها رسیده‌اند. شکل کشوری است که صنعت داروسازی‌اش بیش از نود درصد داروهای مورد نیاز را در داخل تولید می‌کند — دستاوردی در خودکفایی صنعتی که اکثر کشورهای در حال توسعه تنها در خواب می‌بینند. شکل کشوری است که صنعت خودروسازی، صنعت فولاد، برنامه‌ی فضایی، و اکوسیستم پویای کارآفرینی در تهران دارد که جوانانش در برابر هر سنگ‌اندازی که غرب در توانش بوده، آن را با دست خالی ساخته‌اند. از رسانه‌های غربی هیچ‌کدام از این‌ها را نمی‌خوانی، چون آن رسانه‌ها خود را در مجموعه‌ی تنگی از تصاویر زندانی کرده‌اند که برای تأیید حکمی از پیش صادر شده طراحی شده‌اند.

با تحسین از مدل دُبی می‌نویسی — «دیوانسالاری غیرفاسد و مسئول»، گشودگی به روی جهان، اسلام معتدل، پویایی اقتصادی. آن را نقیض مدل ایران جلوه می‌دهی. اما بگذار درباره‌ی آنچه مدل دُبی واقعاً بر آن استوار بود صادق باشیم: پایگاه‌های نظامی آمریکا. دولت‌های حاشیه‌ی خلیج فارس، دهه‌ها، امنیت خود را به واشنگتن برون‌سپاری کردند و برج‌های درخشانشان را بر پایه‌ی همان حفاظت اجاره‌ای بنا نهادند. این مدل توسعه‌ی حاکمیتی نبود. یک طرح تجاری بود مبتنی بر این توهم که می‌توان ایران را با پایگاه‌های نظامی خصمانه احاطه کرد، در محاصره‌ی اقتصادی‌اش شرکت جست، هر ابتکار صلحی که پیشنهاد کرده را پس زد، و با این همه آینده‌ای پایدار و مرفه برای خود ساخت. جنگ

کنونی — همان که سرمایه‌گذاران خارجی را فراری می‌دهد و این دولت‌ها را زیر بار «صورت‌حساب‌های دفاعی عظیم جدید» — به قول خودت — خرد می‌کند، رسیدن آن توهم است. مدل دُبی به خاطر ایران شکست نخورد. شکست خورد چون بر این فرض استوار بود که نگرانی‌های امنیتی ایران را می‌توان برای همیشه نادیده انگاشت. رونق پایدار را نمی‌توان بر پایه‌ی ناامنی همسایه بنا کرد.

و ایران بارها و بارها دستش را به سمت آن‌ها دراز کرد. ابتکار صلح هرمز، که ایران پیشنهاد داد تا دولت‌های خلیج فارس را در چارچوبی از امنیت جمعی منطقه‌ای گرد هم آورد، از سوی کشورهای که ترجیح دادند به شرط‌بندی بر واشنگتن برای حل «مشکل ایران» شان ادامه دهند، نادیده گرفته شد. حالا آن قمار رسوا شده است. پرسش این است که آیا دوباره همان شرط را می‌بندند؟

حال می‌رسیم به تنگه‌ی هرمز و این اتهام که ایران می‌کوشد بر شریان حیاتی نفت جهان «عوارضی» برپا کند. اجازه بده چارچوب دیگری پیش‌رویت بگذارم. تنگه‌ی هرمز از آب‌های سرزمینی ایران می‌گذرد. پیش از این جنگ، آن آبراه عملاً تحت رژیم عبور آزاد و نظارت‌نشده‌ای کار می‌کرد — رژیمی که در واقع به ایالات متحده اجازه می‌داد پایگاه‌های نظامی سراسر شبه‌جزیره‌ی عربستان را از نظر لجیستیکی تأمین و تقویت کند و قدرت

نظامی‌اش را مستقیماً به سمت ایران نشانه بگیرد. به راه‌اندازی جنگی اجازه داد که رئیس‌جمهور خودتان آن را در قالب پایان دادن به تمدن ایرانی توصیف کرد. حمله‌ای بر زیرساخت‌های ایران را ممکن ساخت که اگر علیه هر عضو ناتو صورت می‌گرفت، پیش از آنکه گرد و غبار فرونشیند ماده‌ی پنج پیمان‌شان را فعال می‌کرد. تو پاسخ ایران به این همه را «عوارض» می‌نامی. ایران آن را حق بنیادین ملتی می‌داند که نمی‌خواهد آب‌های سرزمینی‌اش به رگ حیاتی نابودی خودش تبدیل شود. آبراه‌های بین‌المللی قرار است دالان‌های بی‌طرفی باشند که دریا‌های آزاد را به هم وصل کنند. خلیج فارس در حال حاضر بی‌طرف نیست. محیطی نظامی است که ایالات متحده بنا نهاده، با دیواری که یک ضلع آن رو به ایران قرار دارد. هیچ دولت حاکمه‌ای — نه فرانسه، نه ایالات متحده، نه هیچ کشوری که حق دفاع از خود آن را بدون لحظه‌ای درنگ به رسمیت می‌شناسی — این ترتیب را بر نمی‌تابد.

معماری حقوقی حاکم بر تنگه‌های بین‌المللی این نکته را با صراحت بیان می‌کند. طبق ماده‌ی ۳۹ کنوانسیون حقوق دریاها، عبور ترانزیتی صریحاً مشروط به پرهیز از «هرگونه تهدید یا استفاده از زور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت‌های مجاور تنگه» است. این یک تعهد الزام‌آور است، نه حُسن ادب. رژیم عبور ترانزیتی برای برقراری توازن میان آزادی کشتیرانی و حقوق حاکمیتی دولت‌های ساحلی طراحی شده بود، نه برای آنکه آن دولت‌ها را از هر ابزار دفاعی محروم کند در حالی که نیروهای دریایی

خارجی همان آبراه را به دالان استقرار نیروهای تهاجمی خود بدل می‌کنند. هیچ اصلی از حقوق بین‌الملل — نه عبور ترانزیتی، نه آزادی کشتیرانی، نه حقوق عرفی دریا — به هیچ دولتی حق نمی‌دهد آب‌های سرزمینی یک ملت ساحلی را به حلقه‌ای از زنجیره تأمین نابودی آن ملت تبدیل کند. آن‌گاه که عبور ترانزیتی به سازوکاری برای مسلح کردن یک کرانه تنگه علیه دولتی تبدیل می‌شود که آب‌هایش کرانه دیگر را می‌سازند، دیگر به مثابه‌ی یک حق ناوبری بی‌طرف عمل نمی‌کند — ابزار جنگ‌افروزی شده است. استناد ایران به حقوقش به عنوان دولت ساحلی در پاسخ به این وضعیت، نقض حقوق بین‌الملل نیست. این چیزی است که حقوق بین‌الملل برای پیشگیری از آن طراحی شده است.

البته روایت‌پردازی که چهار دهه وقت خود را به معرفی ایران به عنوان استثنایی دائمی از هنجارهای متمدنانه وقف کرده، در اذعان به اینکه حقوق بین‌الملل گاهی هم ممکن است به نفع ایران عمل کند، طبعاً دچار مزیقه خواهد بود.

ایران یک قدرت منطقه‌ای است. پیش از این جنگ هم بود، و پس از آن با وزن بیشتری «شده» است. کشورهای که در امتداد خلیج فارس قرار دارند باید این واقعیت را هضم کنند — نه به مثابه‌ی تهدید، بلکه به مثابه‌ی یک حقیقت جغرافیایی و تاریخی که می‌توان، اگر اراده باشد، نظمی پایدار بر پایه‌ی آن بنا کرد. خویشنداری ایران در طول این دهه‌ها ضعف نبود. صبر دولتی بود که بازی بلندمدت را می‌شناخت و شاید با کمی

ساده‌لوحی باور داشت که همسایگانش سرانجام از ترتیباتی که منافع واشنگتن و اسرائیل را به جای منافع خودشان خدمت می‌کرد، خسته خواهند شد. برخی از آن‌ها اکنون دارند دقیقاً به همان سمت می‌روند.

پس اینجا درخواست من است — نه از نیروهای دریایی ناتو، بلکه از ستون‌نویسان، استراتژیست‌ها و سیاست‌گذارانی که چهل سال صرف بدخوانی واقعیت کرده‌اند. کاریکاتور را رها کن. روایت «رژیم مخرب» و «ایدئولوژی سمی» را بازنشسته کن. بپذیر که ایران ملاحظات امنیتی مشروع، وزن واقعی در نظم منطقه‌ای، و منافع حقیقی دارد که هر توافق پایداری باید آن‌ها را در بر گیرد. دولت‌های خلیج فارس را متقاعد کن که وقتش رسیده به دستی که دهه‌هاست پس می‌زنند، جدی پاسخ دهند.

این استدلال سخت‌تری است. مستلزم اعتراف است — به اینکه روایتی که تو در ساختنش سهیم بودی اشتباه بوده است. اما تنها استدلالی است که کمترین شانس دارد چیزی جز بی‌ثباتی دائمی به بار بیاورد.

آنچه «باید» هنوز ممکن است. اما نه اگر باز دستت را به سوی همان ابزارهای شکست دراز کنی.

